

فهرست

۱	فلسفه نوری سهروردی: مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
۹	مقدمه دکتر حسین ضیایی
۱۱	یادداشت مؤلف

۱: از سهرورد تا حلب

۱۳	زندگی و آثار
۱۸	منابع حکمت سهروردی
۲۰	میراث ایران
۲۵	اندیشه یونان
۲۹	معارف اسلام
۲۹	۱. منابع مقدس
۲۹	الف - قرآن و حدیث
۳۳	ب - الهام سهروردی از تعالیم امامان شیعه (ع)
۳۴	۲. فلسفه اسلامی (ابن سینا)
۳۸	۳. عرفان و تصوف
۴۲	اشراقیان پس از سهروردی

۲: نور در حکمت سهروردی

۴۷	اهمیت مبحث نور
۴۹	معنای نور و ظلمت
۵۰	نور و ظلمت در قرآن و حدیث
۵۶	حدیث
۵۷	نور و ظلمت در حکمت سهروردی
۶۰	اشراق
۶۳	نور و ظهور
۶۵	نور و وجود
۶۶	اصالت وجود یا نور؟
۷۰	تشکیک در مراتب نور و وجود

هشت نور در حکمت سهروردی

۷۲	مقام نورالأنوار و واجب الوجود
۷۳	نور و نار
۷۵	اقسام نور
۷۷	خصوصیات انوار مجرّد
۷۸	اختلاف انوار مجرّد

۳: نورالأنوار

۸۱	اثبات نورالأنوار
۸۲	وحدانیت نورالأنوار
۸۲	صفات نورالأنوار

۴: مبانی جهان‌شناسی اشراقی «صدر و فیض»

۸۷	جهان‌شناسی اشراقی
۹۲	نسبت انوار عالی و سافل با یکدیگر
۹۳	قاعده فلسفی امکان اشرف
۹۵	جواز صدور بسیط از مرکب
۹۵	ارباب اصنام، مُثُل و فرشتگان
۱۰۱	اقسام ارباب اصنام
۱۰۲	عوالم چهارگانه هستی

۵: فعل نورالأنوار و انوار قاهر

۱۰۵	فعل ازلی انوار
۱۰۸	حرکت افلاک

۶: برزخها

۱۱۱	معنا و خصوصیات برزخ
۱۱۳	صدر برزخها
۱۱۵	اقسام برزخها
۱۱۷	حقیقت جسم

۷: نفس ناطقه (نور اسپهبد)

۱۲۱	تعریف نفس
۱۲۲	جهات و قوای نفس
۱۲۹	تجرّد نفس

نه	فهرست
۱۳۱	حدوث و بقای نفس
۱۳۵	شناخت
۱۴۱	احوال سالکان طریق اشراق

۸: معاد

۱۴۵	معنای تناسخ
۱۵۱	معانی لذت و ألم، سعادت و شقاوت

۹: نبوت و امامت

۱۵۵	ضرورت عقلی نبوت
۱۵۷	کیفیت و اقسام اطلاع از غیب
۱۵۹	معنا و شرایط معجزه
۱۶۰	مقام معنوی امام
۱۶۵	منابع

نمایه

۱۷۳	فهرست آیات
۱۷۴	احادیث
۱۷۵	اعلام
۱۷۹	کتابها
۱۷۹	۱. کتابهای فارسی
۱۸۲	۲. کتابهای انگلیسی
۱۸۳	فرق و گروهها
۱۸۴	مکانها
۱۸۵	اصطلاحات
۱۹۶	فهرست موضوعی

فلسفه نوری سهروردی

مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

انسان موجودی پیچیده و شگفت‌انگیز است که درک حقیقت آن به آسانی میسر نیست. با این همه اگر کسی ادعا کند که او یک حیوان متافیزیکی شناخته می‌شود سخنی از روی گزاف نگفته است. هریک از حیوانات در زمانی مناسب به میدان زندگی وارد می‌شود و با پشت سر گذاشتن مدتی معین از زمان، صحنه حیات را ترک می‌کند. ولی هیچ‌یک از این موجودات از معنی زندگی و مرگ پرسش به عمل نمی‌آورد. حیوانات در عالم زندگی می‌کنند اما با معنی این عالم سروکار ندارند. در این میان وضع انسان به گونه‌ای دیگر است زیرا هرگز نمی‌توان او را شیء یا واقعه‌ای به شمار آورد. شیء یا واقعه، قابل بررسی و شناخت است و با سلسله‌ای از اسرار و رموز همراه نیست. در حالی که هر فردی از افراد انسان وقتی در برابر عالم قرار می‌گیرد و به عظمت هستی می‌اندیشد در نوعی حیرت فرو می‌رود. البته پیدایش این نوع از حیرت است که سبب طرح پرسش می‌گردد و با طرح مهمترین پرسشهای مربوط به هستی و حیات است که تلاش و کوشش برای به‌دست آوردن پاسخ، معنی پیدا می‌کند.

در میان افراد نوع انسان کمتر کسی را می‌توان یافت که در دوران زندگی خود، اگرچه برای یک لحظه هم که شده، با این پرسشها روبه‌رو نشده باشد که منشأ پیدایش «من» چیست؟ مقصد و سرانجام کجاست؟ و سرانجام هدف و معنای زندگی را چگونه می‌توان به‌دست آورد؟

باید توجه داشت که این پرسشها از جمله پرسشهای فلسفی است و در حوزه مسائل متافیزیکی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. اکنون با توجه به اینکه این مسائل در همه ادوار و اعصار پیش روی همه افراد بشر قرار داشته ناچار باید

بپذیریم که پیدایش مسائل فلسفی با پیدایش بشر، همراه بوده و از هنگامی که انسان پا به عرصه هستی گذاشته، اندیشه فلسفی و تفکر متافیزیکی نیز به مرحله بروز و ظهور رسیده است. درست است که تنظیم و تدوین اندیشه‌های فلسفی و مکتوب شدن آنها در یک زمان تاریخی معین، به وقوع پیوسته است ولی در این واقعیت نیز تردید نمی‌توان داشت که تفکر متافیزیکی، یکی از ویژگی‌های انسان شناخته می‌شود و زندگی او بدون برخورداری از این طرز تفکر تحقق پیدا نمی‌کند.

با توجه به آنچه در اینجا ذکر شد می‌توان گفت طرز تفکر فلسفی به همان اندازه قدیم است که وجود انسان را می‌توان قدیم به شمار آورد و از اینجا می‌توان دریافت که تفکر فلسفی به نژاد و قوم معین، اختصاص ندارد و سرزمین جغرافیایی ویژه‌ای را نیز نمی‌توان برای آن مشخص کرد. تردیدی نیست که رشد اندیشه و تعالی تفکر به سلسله‌ای از شرایط و مقدمات بستگی دارد که مجموعه این شرایط و مقدمات در زمان معین و مکان مخصوص، تحقق می‌پذیرد. ولی این سخن به معنی این نیست که اندیشه‌های فلسفی تنها در یک نقطه از جهان پیدا شده و مردم آن نقطه از جهان نیز تنها کسانی هستند که به خلق و ابداع آن اندیشه‌ها پرداخته‌اند. کسانی که با تاریخ فلسفه آشنایی دارند بخوبی می‌دانند که بسیاری از اندیشمندان مغرب‌زمین بر این عقیده‌اند که اندیشه‌های فلسفی در یونان به وجود آمده و مردم این سرزمین تنها کسانی بوده‌اند که فیلسوفان نخستین از میان آنان برخاسته‌اند. این اشخاص بر این مسئله نیز تأکید می‌کنند که سایر مردمی که در سرزمینهای دیگر زندگی می‌کرده‌اند تفکر فلسفی نداشته و از اندیشیدن درباره مسائل عمده و اساسی هستی، محروم بوده‌اند. مورخان غربی برای اثبات ادعای خود به سلسله‌ای از شواهد و اسناد تاریخی نیز توسل می‌جویند. ولی حقیقت این است که منشأ پیدایش این طرز تفکر جز نوعی غرور و برتری‌جویی، چیز دیگری نیست. درست است که این اشخاص برای اثبات ادعای خود به سلسله‌ای از شواهد تاریخی تمسک می‌جویند، ولی منشأ پیدایش این طرز تفکر در واقع همان چیزی است که می‌توان آن را نوعی اندیشه تنگ و محدود نژادپرستانه به شمار آورد. صاحبان این طرز تفکر همان کسانی بودند که مردم جهان را در برابر مردم یونان، «بربر» خواندند و خود را تافته‌ای جداافتاده مورد ارزیابی قرار دادند. عنوان

تعصّب‌آمیز «یونانی‌ها و بربرها» از قدیم‌الایام مطرح بوده و احساسات نژادپرستانه مدعیان آن را به اثبات می‌رساند. عدم توجه و سکوت اندیشمندان مشرق‌زمین، زمینه را برای گسترش این ادعای بی‌اساس آماده ساخت و بسیاری از مردم در طول تاریخ افسانه را به‌جای واقعیت پذیرا شدند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی از جمله معدود کسانی است که در قرن ششم هجری بطلان این ادعا را آشکار ساخت و به این افسانه تعصّب‌آمیز پایان داد. این حکیم اشراقی بخوبی می‌داند که انسان در حد ذات و ماهیت خود، موجودی عاقل، شناخته می‌شود و به حکم برخوردار از این گوهر شریف در تنگنای زمان و مکان، محدود و محصور باقی نمی‌ماند. تردیدی نیست که وقتی موجودی بتواند خود را از اسارت زمان و مکان خلاص کند در قید تعصّبهای قومی و نژادی نیز گرفتار نخواهد شد بنابراین، انسان خردمند و آگاهی که فصل مقوم او را عقل تشکیل می‌دهد با فلسفه و حکمت بیگانه نیست و از همان هنگام که پا به عرصه هستی می‌گذارد، فلسفیدن را نیز آغاز می‌کند. باید توجه داشت که عقل در عین وحدت و یگانگی برحسب شرایط مختلف و متعدد، احکام متفاوت دارد و در هر موضع و مرتبه‌ای از هستی با جلوه‌ای که متناسب آن مرتبه است، آشکار می‌گردد. در نظر سهروردی شناخت و معرفت از درون، برمی‌خیزد و خورشید آگاهی در مشرق وجود که باطن انسان را تشکیل می‌دهد، طلوع می‌کند. این حکیم اشراقی چنین می‌اندیشد که دروازه ملکوت، هرگز بسته نبوده و هیچ‌گاه نیز مسدود نخواهد شد. به همین جهت علم و معرفت در انحصار یک قوم یا یک ملت نیست و در هر فردی از افراد انسان، نوری از انوار حق نهاده شده که در پرتو آن نور می‌تواند راه خود را به سوی کعبه مقصود در میان انواع تاریکی‌ها باز یابد. عین عبارت او در مقدمه کتاب حکمة الاشراق چنین است:

... و لكل نفس طالبة، قسطاً من نورالله قلّ او کثر... فلیس العلم وفقاً علی قوم لیغلق بعدهم باب الملکوت و یمنع المزیّد عن العالمین بل واهب العلم الّذی هو بالأفق المبین و ماهو علی الغیب بضنین.

در این عبارت کوتاه به چند اصل عمده و اساسی اشاره شده که هریک از آنها دارای اهمیت بسیار است. این حکیم اشراقی علم و آگاهی را از سنخ نور دانسته و

چون نور ظاهر بالذات و مظهر غیر است، بنابراین علم، نیازمند تعریف نیست. در نظر او خدا، نورالأنوار است و همهٔ انوار از نور حق ناشی می‌شوند. البته در این میان انسان، خلیفهٔ خداوند و مظهر کامل نورالأنوار شناخته می‌شود و موجودی که مظهر کامل نورالأنوار است، مشرق حقیقت به شمار می‌آید. آنجا که سهروردی از حکمت مشرقیه سخن می‌گوید به شرق حقیقت، اشاره می‌کند و شرق حقیقت نیز جز ضمیر باطن و سرّ سویدای انسان جای دیگری نیست. او در مشرق جغرافیایی، خود را محصور و محبوس نمی‌سازد و معتقد است که اندیشهٔ انسان از مرز زمان و مکان درمی‌گذرد. این فیلسوف اشراقی به همان اندازه که از ایران باستان و حکمت خسروانی سخن می‌گوید به سرزمین یونان و حکمای بزرگ آن سامان نیز توجه می‌کند. البته به این اصل باور دارد که از مهمترین سرچشمه‌های حکمت اشراقی، حکمت فهلوانی یا خسروانی است که سرآغاز آن کیومرث است و او را با نام «مالک الطین» که ترجمهٔ عربی همان «گلشاه» لقب شخص اول اسطورهٔ ایرانی است، می‌شناسد.

حکمت خسروانی پس از کیومرث توسط فریدون و پس از او توسط کیخسرو در سرزمین ایران مطرح بوده است. در حکمت اشراقی ایران باستان «فرّهٔ کیانی» یا «فرّهٔ ایزدی» دارای اهمیت بسیار بوده و همین مسئله اساس سیاست و حکومت عادلانه را بر روی زمین تشکیل می‌داده است. اعتقاد به این اصل از جمله اموری است که در کیفیت ارتباط میان زندگی در این جهان و آنچه «عالم معنی» خوانده می‌شود نقش عمده و اساسی دارد. «فرّهٔ ایزدی» تعبیر دیگری از نور اشراقی و حکمت الهی است که نصیب مقربان می‌گردد و کسانی که از اخلاص و صفای باطن بی‌بهره‌اند از آن برخوردار نخواهند بود. رابطهٔ عالم خلق با عالم امر، از طریق انسان صورت می‌پذیرد زیرا این موجود شگفت‌انگیز، مجمع‌البحرین و ملتقای اقلیمین است و همهٔ آنچه در این دو عالم وجود دارد در انسان به‌طور خلاصه تحقق پذیرفته است.

تردیدی نیست که جهان خلق با عالم امر در عرض یکدیگر نیستند و نسبت میان آنها یک نسبت طولی به شمار می‌آید، این مسئله نیز مسلم است که وقتی میان امور، نسبت طولی برقرار باشد، مرتبهٔ وجودی آنها از جهت شدت و ضعف، متفاوت خواهد بود. این تفاوت وجود در مراتب، و شدت و ضعفی که در میان آنها تحقق دارد موجب

می‌شود که کلمات حکما در مقام بیان این حقایق با نوعی رمز و راز همراه گردد. براساس همین نوع تفکر است که سهروردی کلمات حکمای عصر باستان را مرموز دانسته و معتقد است سخنان مرموز را به هیچ وجه نمی‌توان مردود شمرد زیرا ردیه‌هایی که بر کلمات این بزرگان نوشته شده و انتقادهایی که از آنان به عمل آمده، تنها می‌تواند به ظواهر سخنان آنان مربوط باشد ولی چون مقاصد اصلی و باطن سخنان اهل حکمت برای اهل ظاهر معلوم نشده ردیه‌ها و انتقادهای آنها نیز تنها به ظواهر کلمات حکما مربوط می‌شود و از اعتبار و استحکام این کلمات نمی‌کاهد. سهروردی چنین می‌اندیشد که اندیشه حکمای ایران باستان، بر نور و ظلمت استوار است و چون نور دارای مراتب متفاوت است، کلماتی که در این باب مطرح شده با نوعی رمز همراه است و کسانی که با رمز و راز این کلمات آشنا نبوده‌اند از مرحله ظاهر فراتر نرفته و به علت جمود بر ظواهر و سوء تفسیر، مرتکب اشتباه شده‌اند. این اشخاص همان کسانی هستند که بزرگان حکمت قدیم را به نوعی ثنویت و دوگانه پرستی متهم کرده و آنان را مشرک، به شمار می‌آورند.

سهروردی معتقد است حکمای ایران باستان به هیچ وجه مشرک و دوگانه پرست نبوده‌اند و آنچه با عنوان مجوس و ثنویت مطرح شده، بعد از زمان گشتاسب به ظهور رسیده است. کفر مجوسی و سخنان ملحدانه مانی، با اندیشه‌های حکمای قدیم سازگار نیست و کسانی مانند جاماسب و بزرگمهر در زمره منادیان توحید محسوب می‌شوند. سهروردی با کوشش فراوان در صدد احیای حکمت این اشخاص برآمده و آن را «حکمت نوریه» خوانده است. عین عبارت سهروردی در این باب چنین است:

وكانت في الفرس أمة يهدون بالحق و به كانوا يعدلون، حکماء فضلا غير مشبهة
بالمجوس قد احبينا حکمتهم النورية الشريفة التي يشهد بها ذوق افلاطون و من
قبله من الحكماء ...^۱

همان سان که در این عبارت مشاهده می‌شود شیخ اشراق به کسانی اشاره می‌کند که در ایران باستان راهنمای مردم بوده‌اند و آنان را به حقیقت و توحید

۱. سه رساله از شیخ اشراق، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، انجمن فلسفه، ۱۳۵۶، ص ۱۱۷.

هدایت می‌کرده‌اند. در نظر او این اشخاص، حکیم و فاضل، شناخته می‌شوند و هیچ‌گونه شباهت و نزدیکی به مجوسیان ندارند. سهروردی نوع اندیشه و حکمت این اشخاص را حکمت شریف و نوری خوانده و ذوق افلاطون و حکمای پیش از او را به این طریقه بسیار نزدیک دانسته است. او معتقد است این نوع حکمت، به یک زمان معین اختصاص ندارد و هرگز عالم از یک حکیم الهی که دارای حکمت نوری است، خالی نخواهد بود. خلافت خداوند بر روی زمین از طریق حکمای الهی، استمرار می‌یابد. اگر میان حکمای متقدم و حکمای متأخر، اختلافی دیده می‌شود این اختلاف فقط به عالم الفاظ و عبارات مربوط می‌گردد ولی در واقع و نفس‌الامر اختلافی در میان حکمای الهی نیست و همه آنان در اصل توحید و مسائل عمده و اساسی اتفاق و اتحاد دارند و عالمهای سه‌گانه را نیز می‌پذیرند. او وقتی از حکمت خالده سخن می‌گوید به این نوع از حکمت اشاره می‌کند و ارتباط میان عوالم سه‌گانه نیز از طریق همین حکمت معلوم و مبرهن می‌گردد.

یکی از نکات جالب توجه این است که سهروردی ضمن اینکه بر اندیشه حکمای اشراقی تکیه می‌کند و حکمای متقدم را نیز به عنوان اهل اشراق مطرح می‌سازد به ارسطو بی‌توجه نیست و از او تمجید به عمل می‌آورد. البته هرگونه مبالغه و اغراق را در مورد او مردود دانسته و می‌گوید نباید در تمجید و ستایش از ارسطو تا آنجا پیش رفت که استاد او افلاطون تحت الشعاع قرار گیرد. شهاب‌الدین سهروردی حکما را بر حسب میزان توانایی آنان در بحث بودن و متأله بودن به چند طبقه تقسیم کرده و در میان این طبقات، متأله بحث را که در هر دو جهت به حد کمال رسیده، افضل و اشرف می‌شناسد. در نظر او افلاطون به دنبال حکمای بزرگ دیگر، مانند آغاناژیمون و هرمس و اسقلینوس، متأله بحث شناخته می‌شود. البته انباذلس و فیثاغورث نیز در زمره همین دسته از حکما قرار گرفته‌اند. سهروردی حکمای بزرگ اشراقی را اهل خلسه می‌داند و معتقد است برای وارد شدن به عالم خلسه، علاوه بر استعداد ذاتی و فطری دو شرط اساسی دیگر نیز ضروری و لازم شناخته می‌شود. شرط اول، دوام تفکر در ملکوت و اندیشیدن در صقع لاهوت است. شرط دوم از روی فروتنی و اخلاص، پرداختن به ذکر خداوند و توجه به او شناخته می‌شود. این حکیم اشراقی در کتاب حکمة الاشراق خود برای خلوت نیز اهمیت فراوان قایل شده است. البته منظور او از خلوت، این نیست که انسان عزلت